

## افشار رئوف

### شلیک کن

آنچه در پیراهنت پنهان کرده ای  
پیدا است  
شک نکن  
شلیک کن  
از چاک گریبان  
به این مغز لعنتی

چشم هایم را بسته ام  
که شک نکنی  
مگر به من رحم کرده  
این مغز لعنتی  
که رحم می کنی به من لعنتی تو  
این توی لعنتی

باید از صدای تو می ترسیدم  
وقتی که حرف نمی زدی باید از صدای تو می ترسیدم  
نه حالا که نتها  
گرداگرد دهانت  
می رقصانند مرا  
مث آخرین رقص اندوهگین دود  
وقتی سیگار را له می کنی  
بی آنکه  
به خاک بسپاری اش